

### متن پرسش

باعرض سلام و ادب خدمت جنابعالی در بیت «همه کارم ز خودکامی به بدنمای کشید آخر ... نهان کی ماند ان رازی کز او سازند محفلها» بنده با توجه به اینکه شرحهای مختلفی را دیده ام رابطه مصرع اول را با دوم نمیفهمم. لطفا در معنای کلی بیت و ربط دو مصرع توضیحی بفرمایید با تشکر

### متن پاسخ

باسمه تعالی؛ علیک السلام: خدا رحمت کند لسان الغیب را که راز بزرگی از زندگی را در این بیت گوشزد کرده. می فرماید: به میل خود تن دادن و خودکامی را پیشه‌ی خود کردن، کار انسان را به بدنمای می‌کشاند و این بدنمای چیزی نیست که فکر کنیم اگر در نهان به میل‌های خود تن بدهیم، همچنان نهان می‌ماند، زیرا در تمام محافل غیب سخن از هوس‌بازیِ پنهان هوس‌بازان است و صاحبان غیب هر وقت مصلحت دانستند آشکار می‌کنند. مولوی نیز تلاش زیادی کرده است تا این نکته‌ی مهم را به ما گوشزد کند و لذا طی داستانی می‌گوید: « پوست دنبه یافت شخصی مستهان .... هر صباحی چرب کردی سبلتان» « در میان منعمان رفتی که من .... لوت چربی خورده‌ام در انجمن» « دست بر سبلت نهادی در نوید ..... رمز یعنی سوی سبلت بنگرید» « کاین گواه صدق گفتار من است ..... وین نشان چرب و شیرین خوردن است» « اشکمش گفתי جواب بی‌طنین ..... که اباد الله کید الکاذبین» « لاف تو ما را بر آتش بر نهاد ..... کان سبیل چرب تو برکنده باد» « گر نبودی لاف زشتت ای گدا ..... یک کریمی رحم افکندی به ما» « آن شکم خصم سبیل او شده ..... دست پنهان در دعا اندر زده» « کای خدا رسوا کن این لاف لئام ..... تا بجنبد سوی ما رحم کرام» « مستجاب آمد دعای آن شکم ..... سوزش حاجت بزد بیرون علم» « چون شکم خود را به حضرت در سپرد ..... گربه آمد پوست آن دنبه ببرد» « از پس گربه دویدند او گریخت ..... کودک از ترس عتابش رنگ ریخت» « آمد اندر انجمن آن طفل خرد ..... آب روی مرد لافی را ببرد» « گفت آن دنبه که هر صبحی بدان ..... چرب می‌کردی لبان و سبلتان» « گربه آمد ناگهانش در ربود ..... بس دویدیم و نکرد آن جهد سود» « خنده آمد حاضران را از شگفت ..... رحمهاشان باز جنبیدن گرفت» « دعوتش کردند و سیرش داشتند ..... تخم رحمت در زمینش کاشتند» « او چو ذوق راستی دید از کرام ..... بی‌تکبر راستی را شد غلام»

موفق باشید